

کاوش های فلسفی و « استدلال تبعیت از قاعده » (فلسفه ویتگنشتاین متاخر « ۴ »)

منبع: سایت رادیو زمانه، روز جمعه، مورخ: ۹۵/۴/۱۸

در مقالات « کاوش های فلسفی و تلقی آگوستینی از معنا»، « ویتگنشتاین متاخر، « بازی » و « بازی - زبانی » و « کاوش های فلسفی و مفهوم « شباهت خانوادگی »، نقد تلقی ذات گرایانه به روایت ویتگنشتاین متاخر به بحث گذاشته شد. علاوه بر این تلقی لاک و دیگر امپرسیویست های کلاسیک از « تصویر ذهنی » و حدود و ثغور معناداری، همچنین مفاهیم « بازی - زبانی » و « بازی » و « شباهت خانوادگی » تبیین گشت. در این نوشتار، « استدلال تبعیت از قاعده » در کاوش های فلسفی به بحث گذاشته می شود.

استدلال تبعیت از قاعده^۱

تصور می کنید تبعیت از قواعد چگونه رخ می دهد؟ چه زمانی می توان گفت که من به نحوی موجه از قاعده ای پیروی می کنم؟ ویتگنشتاین بر آن است تا در کاوش های فلسفی چگونگی تبعیت از قواعد و ربط و نسبت آن با پیدایی و فهم معانی واژگان را بررسی کند. به عنوان مثال یک معلم چگونه می فهمد دانش آموز، نحوه تبعیت درست از یک قاعده ریاضی را فهمیده است؟ ویتگنشتاین در فقره ۱۸۵ مثالی می زند. فرض کنید اعداد زیر به دانش آموزی داده شده و از او خواسته می شود که آن را ادامه دهد:

۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ...، ۱۰۰۰

وی زنجیره اعداد را اینچنین ادامه می دهد:

۱۰۰۴، ۱۰۰۸، ...، ۲۰۰۸، ۲۰۱۶

وی در توضیح عمل خود می گوید که تاکنون فقط اعداد زیر ۱۰۰۰ را دیده و فکر می کرده از هزار به بعد باید چهار تا چهار تا و از ۲۰۰۰ به بعد هشت تا هشت تا اضافه کند. وقتی او اینچنین پاسخ می دهد، خواهیم گفت دانش آموز نظم حاکم بر این قاعده را نفهمیده است. چه دلیلی برای این داوری خود در دست داریم؟ هر چند تلقی وی از چگونگی تبعیت از قاعده « عدد ۲ را اضافه کن » با ما متفاوت است، اما چرا این تلقی ناموجه است؟؟ فقرات دیگر کاوش های فلسفی را که ناظر به چگونگی تبعیت از قواعد است، در نظر آوریم:

فقره ۵۰۶: آدم حواس پرتی که با فرمان "به راست راست!" به چپ می پیچد و سپس در حالی که سرش را میخارانند، می گوید: "آه! به راست" و به راست می پیچد - چه چیز متوجهش کرده؟ یک تفسیر؟

۱. به باور یکی از شارحان ویتگنشتاین استدلال تبعیت از قاعده در کاوش های فلسفی آموزه ای کاملاً بدیع و بی سابقه است. موضوع این استدلال چگونگی پیروی از کاربران زبان از قواعد است. سؤال ویتگنشتاین از میزان ارزش فلسفی این موضوع است. آثار بسیاری درباره استدلال تبعیت از قاعده نوشته شده است؛ از جمله کارهای کریپکی و مکداول.

فقره ۲۸۹: "هنگامی که می‌گویم "درد می‌کشم" به هر صورت پیش خودم موجه هستم". یعنی چه؟ آیا یعنی: «اگر کسی دیگری می‌توانست آنچه را من "درد" می‌نامم بداند، قبول می‌کرد که دارم از این واژه به‌درستی استفاده می‌کنم؟»
واژه‌ای را بدون توجیه به‌کار بردن به معنی کاربرد نابجای آن نیست.

فقره ۱۴۳: اکنون بیابید نوع دیگری از بازی زبانی را واریسی کنیم. هنگامی که الف به ب دستور می‌دهد دنباله علامت را طبق یک قاعده معین بنویسد. نخستن دنباله قرار است دنباله اعداد طبیعی در دستگاه ده‌دهی (اعشاری) باشد. - چگونه به فهم این نمادگذاری می‌رسد؟ - پیش از همه دنباله اعداد برای او نوشته می‌شود و از وی خواسته می‌شود که آن‌ها را تقلید کند. (در مورد عبارت دنباله اعداد مکث نکنید. این جا غلط به‌کار نرفته است.) و این جا پیشاپیش یک واکنش بهنجار و یک واکنش نابهنجار از سوی یادگیرنده وجود دارد. شاید نخست برای نوشتن اعداد ۰ تا ۹ دست وی را بگیریم. اما سپس امکان این که به فهم آن برسد بستگی به این خواهد داشت که در ادامه کار، اعداد را بدون کمک بنویسد. - و این جا مثلاً می‌توانیم تصور کنیم که وی ارقام را بدون کمک تقلید می‌کند، اما نه با ترتیب درست: به‌طوری کتره‌ای (اتفاقی) گاه این و گاه آن یکی را می‌نویسد. و آن‌گاه ارتباط در این نقطه متوقف می‌شود- یا آن‌که در ترتیب اعداد "اشتباه" می‌کند. - البته تفاوت بین این حالت و حالت نخست تفاوت در بسامد خواهد بود. - یا یک اشتباه "نظام‌مند" می‌کند؛ مثلاً، به جای هر عدد، عدد بعدی را تقلید می‌کند، یا دنباله ۰ و ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و... را این جور تقلید می‌کند: ۱ و ۰ و ۳ و ۲ و ۵ و ۴ و... این جا تقریباً وسوسه می‌شویم بگویم او غلط فهمیده است.

اما توجه کنید که میان یک اشتباه کتره‌ای و یک اشتباه نظام‌مند تمایز بُرابری نیست. یعنی میان آنچه شما دوست دارید "کتره‌ای" بنامید و آنچه دوست دارید "نظام‌مند" بنامید.

شاید ممکن باشد او را از اشتباه نظام‌مند به درآوریم (مثل ترک دادن یک عادت بد). یا شاید شیوه تقلید وی را بپذیریم و سعی کنیم شیوه خودمان را به‌عنوان یک شاخه فرعی، یک بدیل، برای شیوه خودش به او بیاموزیم - و این جا نیز ممکن است ظرفیت یادگیری شاگرد ما به پایان رسد.

تأکید این فقره بر این امر است که چه هنگام مجازیم واژه «دانستن» را به‌کار ببریم. به‌لحاظ دلالت‌شناختی و معرفت‌شناختی چه زمانی من می‌توانم بگویم نظم حاکم بر فلان قاعده را فهمیده‌ام؟

فقره ۱۴۴: وقتی می‌گویم "این جا ظرفیت یادگیری شاگرد ما ممکن است به پایان رسد" منظورم چیست؟ آیا این را از تجربه خودم می‌گویم؟ البته نه (حتی اگر چنین تجربه‌ای داشته بودم). پس با گفتن آن جمله دارم چه می‌کنم؟ خوب، لابد دوست دارم بگویم: "بله، درست است، می‌توانید تصور این را نیز بکنید، این اتفاق [پایان گرفتن ظرفیت شاگرد] نیز ممکن است!" اما آیا من سعی داشتم توجه کسی را به این واقعیت جلب کنم که می‌تواند این را تصور کند؟ - [نه بلکه] می‌خواستم آن تصویر را پیش روی او بگذارم، و پذیرش تصویر از سوی وی عبارت از این است که اکنون مایل است یک حالت مفروض را به گونه‌ای متفاوت بنگرد: یعنی آن را با این و نه آن مجموعه تصویرها مقایسه کند. من طریقه نگرش او به چیزها را تغییر داده‌ام (ریاضی دانان هندی می‌گویند: "به این بنگر").

فقره ۱۴۷: "اما چطور می‌تواند [کاربرد، معیار فهمیدن] باشد؟ وقتی می‌گویم قاعده یک دنباله را می‌فهمم، به یقین به این علت چنین نمی‌گویم که دریافته‌ام تا این‌جا فرمول جبری را به فلان طریق به کار بسته‌ام! در مورد خودم به هر صورت مسلماً می‌دانم که فلان دنباله را در نظر داشته‌ام؛ مهم نیست که عملاً تا کجا آن را به پیش برده‌ام."

پس فکر شما آن است که کاربست قاعده دنباله را می‌دانید، و این دانستن کاملاً جداساز از به یاد آوردن کاربست‌های بالفعل آن روی اعداد ویژه. و شاید خواهید گفت: "البته! چون دنباله نامتناهی است و تکه‌ای از آن که من می‌توانم به آن برسم متناهی است."

فرض کنید دانش‌آموز تاکنون اعداد محدودی را دیده و تا آن‌جا که وی این اعداد را می‌شناخته چنین نظمی داشته‌اند. او نظم پس از آن را نمی‌داند و ندیده بوده؛ حال سؤال مهم این است که فرآیند فهمیدن کجا اتفاق می‌افتد؟ من چگونه می‌فهمم وی به نحو درستی از قاعده تبعیت کرده است؟ دانش‌آموز، قاعده « عدد ۲ را اضافه کن » را تا ۱۰۰۰ فهمیده، اما از ۱۰۰۰ به بعد به نحو دیگری عمل کرده، چون فکر می‌کرده قاعده تنها ناظر به اعدادی است که وی تاکنون می‌شناخته، و نه همه اعداد موجود و متصور. از اینرو، در اعداد بزرگتر از ۱۰۰۰، به نحو دیگری عمل کرده و از قاعده « عدد ۲ را اضافه کن » به نحو دیگری تبعیت کرده است؟ چه دلیلی می‌توان اقامه کرد که نحوه تبعیت او از قاعده « عدد ۲ را اضافه کن » در باب اعداد بزرگتر از ۱۰۰۰ نادرست است؟

فقره ۱۴۸: اما این دانستن عبارت از چیست؟ بگذارید بپرسم: کی شما آن کاربست را می‌دانید؟ همیشه؟ روز و شب؟ یا فقط هنگامی که دارید عملاً به آن قاعده فکر می‌کنید؟ یعنی آن را همان‌گونه می‌دانید که الفبا و جدول ضرب را می‌دانید؟ یا آنچه "دانش" می‌نامید حالتی از آگاهی با یک فرایند است - به عنوان مثال، اندیشه‌ای از چیزی، یا مانند آن؟

فقره ۱۵۱: اما واژه "دانستن" این کاربرد را نیز دارد: می‌گویم "حالا من می‌دانم!" و به گونه‌ای مشابه "حالا می‌توانم!" و "حالا می‌فهمم!"

بباید مثال زیر را تصویر کنیم. الف دنباله‌ای از اعداد را می‌نویسد؛ ب وی را تماشا می‌کند و می‌کوشد قانونی برای توالی اعداد پیدا کند. اگر موفق شود فریاد برمی‌دارد: "حالا می‌توانم ادامه بدهم!" - پس این توانایی، این فهم، چیزی است که در یک لحظه ظاهر می‌شود. پس بیایید بکوشیم و ببینیم آنچه این‌جا ظاهر می‌شود چیست. - الف اعداد ۱، ۵، ۱۱، ۱۹ و ۲۹ را نوشته است. در این نقطه ب می‌گوید که می‌داند چگونه ادامه دهد. این‌جا چه اتفاقی افتاد؟ اتفاق‌های گوناگونی ممکن است افتاده باشد. مثلاً در حالی که الف داشت آهسته اعداد را یکی پس از دیگری می‌نوشت، ب مشغول آزمون فرمول‌های جبری گوناگون روی اعدادی بود که نوشته می‌شدند. بعد از اینکه الف عدد ۱۹ را نوشت ب فرمول $a_n = n^2 + n - 1$ را آزمود و عدد بعدی فرضیه وی را تأیید کرد. یا این‌که ب به فرمول فکر نمی‌کند. با حالت تنش نگاه می‌کند که الف عددهایش را بنویسد، و همه‌جور اندیشه‌های مبهم از سرش می‌گذرد. سرانجام از خود می‌پرسد: "دنباله تفاوت‌ها چیست؟" دنباله ۴، ۶، ۸ و ۱۰ را پیدا می‌کند و می‌گوید: حالا می‌توانم ادامه بدهم. یا نگاه می‌کند و می‌گوید: "بله، آن دنباله را می‌شناسم" - و آن را ادامه می‌دهد، درست چنان که اگر الف دنباله ۱، ۳، ۵، ۷ و ۹ را نوشته بود عمل می‌کرد. - یا اصلاً چیزی نمی‌گوید و به سادگی دنباله را ادامه می‌دهد. شاید آنچه را می‌توان احساس "آسان است!" خواند داشته باشد. (مثلاً احساس کشیدن یک نفس کوتاه سبک، هنگامی که شخص کمی جا خورده، چنین احساسی است.)

ذکر این مثالها برای فهم چگونگی تبعیت درست و موجه از قواعد توسط کاربران زبان در سیاقهای گوناگون است. ویتگنشتاین به سبب انس و علاقه اش به ریاضیات، مثالهایی از قواعد و دنباله های ریاضیاتی می زند، در عین حال، علی الاصول می توان قواعد را از حوزه های دیگر نیز طرح و تقریر کرد:

فقره ۱۵۲: اما آیا فرایندهایی که این جا توصیف کرده ام فهمیدن هستند؟ "ب اصل حاکم بر این دنباله را می فهمد" مسلماً به سادگی بدان معنا نیست که ب متوجه " $a_n = \dots$ " می شود. بلکه کاملاً تصویرپذیر است که فرمول به فکرش برسد و او با وجود این نفهمد. "او می فهمد" باید چیزی بیش از این در خود داشته باشد که: فرمول به فکرش می رسد. و همین سان، چیزی بیش از ملازمات یا تجلی های مختص فهم باید داشته باشد.

فقره ۱۵۳: اکنون داریم سعی می کنیم به فرایندهای ذهنی فهم، که به نظر می رسد پشت ملازم های زمخت تر و بنابراین آسان تر مشهود پنهان است، دست پیدا کنیم. اما موفق نمی شویم. یا به اندازه یک تلاش واقعی پیش نمی رویم. چون حتی به فرض این که چیزی پیدا کرده باشم که در همه آن موارد فهم رخ می داد، - چرا این باید فهم باشد؟ و چگونه فرایند فهم می تواند پنهان بوده باشد، در حالی که من به این دلیل که می فهمیدم می گفتم "حالا می فهمم"؟! و اگر بگویم پنهان است، پس چگونه می دانم دنبال چه باید بگردم؟ گیج و ویج شده ام.

به باور ویتگنشتاین، دانستن قواعد یک بازی همان اشتغال به عمل بازی کردن است. آیا من زمانی نظم یک قاعده را می فهمم که در حال تأمل و تفکر درباره آن قاعده هستم یا زمانی که بدان فکر نمی کنم نیز قاعده را می دانم؟ نمی توان درباره قواعد بازی شطرنج، توضیحی بیش از آنچه بازیکنان هنگام بازی انجام می دهند، داد. نحوه تبعیت از قواعد است که در مقام عمل به کاربران زبان می آموزد چگونه شطرنج بازی کنند و لا غیر. آنچه در این میان از کاربران زبان دستگیری می کند، اشتغال به عمل ورزیدن است و بس.

با توجه به فقره ۱۵۳، اولاً نباید فرایند فهم را به صورت یک فرایند ذهنی مشتمل بر مجموعه ای الگوهای از پیش موجود، در نظر گرفت. ثانیاً به نظر می رسد یک قاعده را می توان به طرق متعدد تفسیر کرد. آیا لازمه این سخن این است که راه درست تفسیر یک قاعده یا احراز نظم حاکم بر یک قاعده وجود ندارد؟ پاسخ منفی است، چرا که مراد ویتگنشتاین در فقرات ۱۵۰ - ۱۵۵، تبیین این مهم است که فهمیدن نظم حاکم بر یک نظام را نباید به یک مکانیزم ذهنی نسبت داد. در عین حال به باور وی، فهم درست از چگونگی تبعیت از یک قاعده می تواند در یک لحظه اتفاق بیفتد. به عنوان مثال، شخص حواس پرتی که با قاعده «به راست راست» به چپ می پیچد، در یک «آن» متوجه می شود اشتباه کرده است، نه به مدد یک «تفسیر»؛ تفسیری که در قالب واژگان و عبارات زبانی صورت بندی و تبیین میشود؛ تفسیر یک قاعده، نحوه موجه پیروی از آنرا لزوماً نشان نمی دهد.

به نظر ویتگنشتاین، اگر شما بخواهید چگونگی «فهمیدن» یک قاعده را نظام مند کنید، باید ابتدا خود آن تفسیر نظام مند شده را که در ذیل آن شما امکان فهم قاعده را پیدا می کنید بفهمید. مجدداً برای فهم این تفسیر نظام مند شده به تفسیر و قاعده نظام مند شده دیگری نیاز دارید و الی آخر؛ این فرآیند، حد یقفی نداد و متضمن تسلسل است. به عبارت دیگر، نمی توان چگونگی فهمیدن قواعد را صورت بندی نظری کرد، زیرا فهمیدن این صورت بندی نظری خود مستلزم بکار بردن یک قاعده دیگر است، و این فرایند نهایت و حد یقفی ندارد. مدلول سخن ویتگنشتاین این نیست که هیچ نظمی بر قواعد حاکم نیست؛ بلکه تأکید بر این امر است که نحوه صحیح

تبعیت از یک قاعده از طریق «تفسیر» بدست نمی آید. به عنوان مثال، کسی می پرسد «چگونه می توانم به سینما بروم؟» و من با انگشت اشاره دست خود به وی آدرس را نشان می دهم. اگر وی آدرس را اشتباه بفهمد و بگوید فکر کردم منظور شما جیتی است که انگشت اشاره را به میچ وصل می کند و نه جیتی که میچ دست را به انگشت اشاره وصل می کند، چه باید گفت؟ چرا ما فکر می کنیم اشتباه کرده است؟ چرا به اشتباه از قاعده تبعیت کرده است؟ چون بر خلاف تلقی رایج، در راستای جیتی که انگشت اشاره را به میچ وصل می کند، حرکت کرده است؟ اما اینکه دلیل نمی شود برای ناموجه انگاشتن تلقی وی درباره چگونگی تبعیت از این قاعده. حداکثر می توان گفت خلاف عرف عمل کرده، خلاف عرف عمل کردن، لزوماً ناموجه بودن را نشان نمی دهد. وی چگونه باید نحوه صحیح تبعیت از قاعده را متوجه شود؟ ویتگنشتاین معتقد است «فهمیدن» چگونگی تبعیت از یک قاعده متضمن بهره گرفتن از یک «صورت بندی نظریه از پیش موجود» نیست، بلکه امری وابسته به سیاق^۱ و بی واسطه است؛ نحوه تبعیت درست از یک قاعده، خارج از سیاق و از پیش معلوم و متعین نیست؛ در مقابل، احراز نظم حاکم بر یک قاعده در تعامل کاربر-زبان با قاعده و اشتغال به عمل ورزیدن تحقق می یابد و صبغه دیالکتیکی و روند و آیندی دارد:

فقره ۱۹۸: "اما چگونه قاعده می تواند آنچه را در این نقطه از بازی باید انجام دهم نشان دهد؟ بنا به تفسیری، هر چه می کنم مطابق قاعده است." آنچه باید بگوییم این نیست، بلکه: هر تفسیری همراه با آنچه تفسیر می شود هنوز در هوا معلق است و هیچ پشتیبانی ای از آن نمی تواند بکند. تفسیرها به تنهایی معنا را تعیین نمی کنند.

"پس هر چه را انجام می دهیم می توان با قاعده مطابق ساخت؟" - بگذارید بپرسم: بیان یک قاعده - گیریم یک علامت راهنما - قرار است بر کنش های من چه اثری داشته باشد؟ چه جور پیوندی این جا وجود دارد؟ - خوب، شاید این: من یاد گرفته ام به طریقی خاص به این نشانه واکنش نشان دهم، و الان این گونه بدان واکنش نشان می دهم.

فقره ۱۹۹: آیا آنچه "پیروی از یک قاعده" نامیده می شود چیزی است که ممکن بود فقط یک نفر انجام دهد، و فقط یک بار در عمرش انجام دهد؟ - این البته نکته ای است درباره دستور زبان عبارت "پیروی از یک قاعده".

امکان ندارد که فقط یک موقعیت وجود داشته باشد که در آن کسی از یک قاعده پیروی کرده باشد. امکان ندارد که فقط یک موقعیت بوده باشد که در آن گزارشی داده شده باشد، دستوری داده یا فهمیده شده باشد و غیره. - پیروی از یک قاعده، دادن گزارش، دادن دستور، شطرنج بازی کردن، رسم هستند (عادت، نهاد).

فهمیدن یک جمله یعنی فهمیدن یک زبان. فهمیدن یک زبان یعنی احاطه بر یک فن.

فقره ۲۰۱: ناسازه ما این است: هیچ مسیری از عمل را نمی توان با یک قاعده تعیین کرد، زیرا هر مسیری از عمل را می توان کاری کرد که با این قاعده وفق دهد. پاسخ این است: اگر بتوان همه چیز را کاری کرد که با قاعده مطابق باشد پس می توان کاری کرد که با آن مطابق نباشد. پس این جا نه تطابقی در کار است و نه عدم تطابق.

۱. context-dependent

می‌توان دید که این‌جا صرف این واقعیت که در گذر استدلال‌مان تفسیرها را یکی پس از دیگری ارائه کردیم، گویی که هر یک دست‌کم در یک لحظه قانع‌مان می‌کند، تا به فکر تفسیر دیگری در پشت آن بیفتیم، یک بدفهمی پدید می‌آورد. آنچه این واقعیت نشان می‌دهد این است که برای درک یک قاعده طریقی هست که تفسیر نیست، بلکه در آنچه ما در موارد بالفعل "پیروی از قانون" و "رعایت نکردن آن" می‌نامیم نمایش داده می‌شود.

فقره ۲۰۱ می‌گوید که می‌توان به انحاء مختلف از یک قانون پیروی کرد. آیا می‌توان نتیجه گرفت که در این صورت هیچ نظم و نسقی در کار نیست؟ هرآنچه هست این جایی - اکنونی است و مشخص نیست در آینده چه می‌شود و به این دلیل نمی‌توان نحوه درست تبعیت از قاعده را صورت‌بندی کرد. اگر چنین است آن‌گاه اساساً قاعده چه موضوعیت و مدخلیتی دارد؟ آیا مدلول کلام ویتگنشتاین این است که علی‌الصول نحوه پیروی موجه از قواعد دست‌نیافتنی است؟ آیا باید درباره احراز نحوه درست تبعیت از قواعد شکاک باشیم؟

کریکی در ویتگنشتاین در باب قواعد و زبان خصوصی به همین موضوع اشاره می‌کند و می‌کوشد قرائتی شکاکانه از بحث «استدلال تبعیت از قاعده» در کاوشهای فلسفی به‌دست دهد. فرض کنید در یک جامعه زبانی مجموعه‌ای از علامت‌ها وجود دارد و من می‌خواهم بدانم این علائم چه معنایی ای دارند و بر چه اموری دلالت می‌کنند. به‌عنوان کاربر زبان برای فهم معانی، به کاربرد علامت‌ها در جامعه زبانی توجه می‌کنم. حال اگر بخواهم چگونگی تبعیت از قواعد برای احراز معانی آن علائم را صورت‌بندی کنم، چگونه می‌توانم بفهمم چه معنایی در آینده بر هر یک از آنها مترتب است؟ تمام آنچه می‌توانم بدانم و ادعا کنم، ناظر به کاربست معانی این علائم توسط کاربران زبان جامعه تاکنون است و لا غیر، درباره چگونگی تبعیت از این قواعد برای احراز معانی در آینده چیزی نمی‌دانم و نمی‌توانم بگویم. کریکی معتقد است مدلول استدلال تبعیت از قاعده، «شکاکیت در معنا»^۱ است؛ اینکه به انحاء گوناگون می‌شود از یک قاعده تبعیت کرد. اما به باور وی، یک قاعده زمانی می‌تواند رهگشا و مؤثر باشد که یک نحوه درست تبعیت از آن وجود داشته باشد نه انحاء گوناگون؛ در حالی که مطابق با «استدلال تبعیت از قاعده»، به انحاء گوناگون می‌توان از یک قاعده تبعیت کرد. به تعبیر دیگر، نحوه تبعیت کاربران زبان از قواعد مختلف از «قیود هنجاری»^۲ مشخص و معینی پیروی نمی‌کند.

۱. meaning skepticism

۲. normative constraints